

بعضی کارهای قابل تقبیح استاد خلیلی

برخی اعدام مستوفی الممالک پدر استاد خلیلی را نتیجه اتهامهای ناروا و نابجای او نسبت به علیا حضرت مادر امان الله خان که مناسباتش با امیر برسرزنیبارگی اش خراب شده بود، میدانند؛ و برخی هم دست مشروطه خواهان (حزب سری در بار) را که بر اثر فیرتفنگچه برامیر در شوربازار گرفتار شده بودند و در زندان شکنجه میشدند و انتظار مرگ خود را داشتند و مستوفی الممالک شهزاده امان الله خان و مادرش را محرک این قضیه به امیر معرفی کرده بود، میدانند. ولی داکتر کاظم دلایل دیگری می آورد می گوید: «حکم اعدام مستوفی الممالک پس از تائید شورای مؤظف به اتهام سعی جهت مقابله نظامی علیه رژیم جدید یعنی به اتهام "بغی" و نیز به اثر تقاضای جدی عساکر در جلال آباد که میخواستند او را در همتاجا به قتل برسانند، صورت گرفت؛ اما در این حکم به احتمال قوی سوابق ضد "مشروطه خواهی" او نیز بطور غیرمستقیم دخیل بود. والله اعلم»¹.

به هر حال در اینکه مستوفی الممالک از مخالفین و دشمنان درجه اول مشروطه خواهان بود، شکی نیست، چنانکه دیدیم مشروطه خواهان اول را چگونه و با چه ترفندها و دسایسی تباہ کرد. داکتر خالق رشید در یاد داشتی که به مناسبت مقاله «مخالفین مشروطیت» آقای احسان لمر از قول داکتر عبدالغنی پنجابی در دریچه نظریات پورتال افغان جرمن نشر کرده، نوشته میکند که: از سه وصیت مستوفی الممالک یکی این بود که به اولادهایش اجازه مکتب رفتن داده شود. شاه امان الله در جوابش فرمود: «این طفلان گناهی ندارند و من کسی استم که مکاتب را ایجاد و رونق دادم این شرط تان با آنکه شیخ سعدی فرموده: (عاقبت گرگ زاده گرگ شود // گرچه با آدمی بزرگ شود) منظور است»².

بدبختانه خلیل الله خلیلی پسر مستوفی الممالک، چنانکه شاه امان الله از قول سعدی گفته بود: «عاقبت گرگ زاده گرگ شود!» با وجودی که به مکتب رفت و با آدمها بزرگ شد، اما بنابر طینت بدش با دزدان سقوی پیوست و بعد از اشغال کابل بوسیله سقویان بحیث سرمنشی حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقو، از مردم کابل و مزار شریف بخصوص از کارمندان رژیم امانی و منسوبان مشروطیت دوم انتقام کشید و فرامین بسیاری را در قلع و قمع شخصیت های طرفدار امان الله خان به امضای بچه سقو صادر کرد و خانواده های زیادی را به داغ و ابستگان شان به سوگ نشاند و در جنایت و خیانت در حق ملت و مملکت افغانستان دست کمی از پدر خود نداشت.

چند نمونه از جنایات استاد خلیلی:

داستانها و حکایاتی که از دوران قدرت مندی خلیلی در بلخ شنیده میشود، مو بر اندام انسان راست میکند. یکی از شخصیت های سرشناس و قابل اعتماد کشور که با استاد خلیلی هم سن و سال و هم دوره بوده، سردار حمیدالله عنایت سراج سابق وزیر معارف و سفیر افغانستان در دهلی و سرانجام مهاجر در روم بود. سردار حمیدالله عنایت سراج در سال 2004 در تلفون برای من از جنایات خلیلی تعریف میکرد و میگفت: هنگامی که کابل بدست بچه سقاو سقوط کرد و نایب سالار عبدالرحیم خان صافی به مزار شریف رفت و حکومت آنجا را برای پسر سقاو ضبط نمود. خلیلی که جوانی ۲۰ یا ۲۱ ساله بیش

¹ داکتر کاظم، اسرار مرگ امیر حبیب الله، قسمت 21، افغان جرمن آنلاين، 2016

² داکتر خالق رشید نظر سنجی افغان جرمن آنلاين، می 2017

نبود به حیث مستوفی ولایت بلخ مقرر شد و پس از آنکه نایب سالار به سوی هرات لشکر کشید، کفالت ولایت بلخ هم به خلیلی داده شد. خلیلی همواره مسلح با قطار وزمه برگردن و تفنگ در دست از خانه تا وظیفه و از وظیفه تا محل رهایش خود رفت و آمد میکرد. ومخالفان حکومت سقاوی را به اتهام امانیست در هر جایی که دستگیر میکرد، بدون محاکمه، خودش بر روی متهمین نشانه میگرفت و فیر میکرد و به سپاهیان سقاوی میگفت: بگویند که کدام چشم متهم را نشانه بگیرم و سپس فیر میکرد و به اینگونه مشروطه خواهان و روشنفکرانی که با حکومت داره ای بچه سقاو مخالفت کرده بودند توسط آقای خلیلی سر به نیست میشدند.

محمد رحیم شیون ضیائی نیز در همین مایه اشاره میکند:

یاد آر زمانیکه ترا بود اورنگ از گوله حمایل و عصای تو تفنگ
آویخته تیغی و تپانچه به کمر با این همه فتیحی تونکردی در جنگ
زمانی که خلیلی سفیر افغانستان در عربستان مقرر شده بود، شیون به اوربای ذیل را فرستاد:
آنوقت که بدست داشتی تیغ و تفنگ خنجر به کمر، به گردنت بار فشنگ
با آنهمه خون ریختن ناحق و ظلم در جمره نشستی به امید دوسه سنگ
خلیلی بحوابش نوشت:

الهی رند مستی را ببخشای به عصیان پای بستی را ببخشای
خلیل بت شکن را هرکه بخشد خلیل بت پرستی را ببخشای
و شیون بجواب او رباعی زیر را میگوید:

جنایت کار مستی را ببخشم به عصیان پای بستی را ببخشم
منافق درخور بخشایشم نیست چسان کذاب پستی را ببخشم

(رباعیات شیون)

روایت دیگری از سوء قصد استاد خلیلی علیه **سرور جويا** میگوید. شادروان محمدآصف آهنگ، از شخصیت های ملی و مبارز وطن و از مشروطه خواهان سوم و عضو جمعیت وطن [دوسال قبل در تورنتوی کانادا درگذشت]، باری برای من از خلیلی حکایت میکرد و میگفت: خلیلی نزد مامای خود نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات رفته بود و اتفاقاً **سرور جويا** یکی از هواداران پرشور امان الله خان در روزنامه اتفاق اسلام هرات کار میکرد. خلیلی روزی سری به اداره روزنامه اتفاق اسلام میزند و **سرور جويا** را می بیند و چون او را میشناخت که از مشروطه خواهان و هوادار امان الله خان است، فوراً تفنگچه خود را از کمر میکشد و جويا را هدف قرار میدهد. **جويا** بر اثر اصابت گلوله نقش زمین میشود و خلیلی به گمان اینکه او مرده است اداره اتفاق اسلام را ترک میگوید، اما **جويا** نمرده و زخمی شده بود. دوستان او را از صحنه خارج میکنند و به مداوای او در ایران می پردازند و سرانجام جويا از آن مهلکه نجات پیدا میکند و از ایران به پیشاور و از پیشاور به کابل می آید و خوشبختانه که تا این زمان مردم کابل از چنگال حکومت دزدان سقوی نجات یافته بودند. **جويا** خاطره سوء قصد علیه خود از سوی خلیلی را به دوستان خود و از جمله اعضای مشروطه خواهان سوم یعنی مرحوم **غبار و آصف آهنگ** و دیگر همزمانشان بیان کرده بود. جويا از ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۴۲ زندانی بود و دولت هر قدر براو فشار آورد تا از او یک جمله «گرد سیاست دیگر نمیگردم» بگیرد و آزادش کند، اوقبول نکرد. سرانجام پس از ۱۰ سال حبس در زندان قلعه موتی و ۳ سال تحمل رنج و بیماری در زندان دهمزنگ درگذشت و جنازه اش را به خانه اش تسلیم دادند. **یادش گرامی باد!**

واقعاً آدم کشی با قد و اندام شاعری برابر نمی آید، مگر اینکه چنین شاعری دچار روان پریشی باشد. و استاد خلیلی با گذشته آن چنانی، راه دیگری بجز مداحی و تملق و مداهنه زورمندان نمی

شناخت، و از این دربه دربار ظاهرشاه وارد شد و از صله و بخشش شاهانه برخوردار گردید و سپس باسردن اشعار آبدار در وصف گل و بلبل وشاه و وزیر و وطن سعی کرد بر اعمال گذشته اش خاک اندازد، مگر چشم روزگار (تاریخ) باز است و نیک و بد انسانها را ثبت و به آیندگان انتقال میدهد تا از آن عبرت بگیرند.³

تلاش های خاینانه خلیلی بر ضد افغانستان:

ویکی پدیا در مورد خیانت مینویسد: «ولتر، خالی کردن خزان، افشای اسرار، تحویل دوست به خصم یا افشای محل او به دشمن را به خائن نسبت می‌دهد. از دید حکومتگران، خیانت فعل عمدی یک فرد یا گروهی است که منافع یک قدرت بیگانه را در زمان صلح یا جنگ به زیان میهن خویش تأمین، و امنیت کشور و نظام حکومتی را به مخاطره اندازد و مهم‌ترین مصادیق آن همکاری با دولت خارجی و تملق و کرنش کردن به بیگانه است. خیانت در زمینه‌های متفاوت به کار می‌رود اما در تمام آن‌ها، یک کاربرد معین دارد: حذف و نابود کردن کسیکه قرار است خائن معرفی شود.»

بر مبنای این تعریف میتوان گفت استاد خلیلی جهت حمله یک کشور همسایه بر افغانستان در زمان جمهوریت داودخان تلاش کرده بود. در این مورد سندی در کتاب خاطرات اسد الله علم وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران ثبت است که میگوید: خلیلی سفیر افغانستان در 1354 ش چندین بار به سفارت ایران در بغداد مراجعه کرده و از سفیر ایران (آقای شهید زاده) خواسته بود تا زمینه ملاقاتش را با شاه ایران در یکی از شهرهای هم مرز با عراق فراهم کند. او بصراحت یاد آور شده که مردم افغانستان شاهنشاه ایران را شاهنشاه خود می‌شمارند و اگر شاهنشاه به افغانستان لشکر بکشد، تمام مردم افغانستان از این لشکرکشی شاهنشاه استقبال خواهند نمود، و هیچگونه مقاومتی از سوی افغانها در برابر حمله ایران نخواهد دید. سند درخواست خلیلی نه تنها در کتاب خاطرات اسدالله علم وزیر دربار ایران ثبت شده است، بلکه کاپی مکتوب محرمانه سفیر ایران در بغداد که عنوانی وزارت دربار شاهنشاهی ایران فرستاده شده، در شماره ۱۰۵ مجله آئینه افغانستان و نیز در اگست ۲۰۰۷ در سایت افغان-جرمن وسایت راوا به نشر رسیده است و نیز مقالات من در مورد استاد خلیلی در کتاب حبیب الله کی بود؟ و همچنان در کتاب داکتر حسن شرق نقل و درج می‌باشد.⁴

البته قبل از این نیز حرکات خیانت آمیز نسبت به تمامیت ارضی افغانستان، از سوی خلیلی در زمانی که به حیث مستوفی ولایت بلخ بود، صورت گرفته بود. بعد از آنکه کابل توسط لشکر های قومی جنوبی (پکتیا و وزیرستان) در 15 اکتوبر 1929 از چنگ سقویان نجات داده شد و سپهسالار نادرخان به حیث پادشاه افغانستان اعلام گردید، خلیلی ضمن مکتوب رسمی به قونسلگری روسیه در مزارشریف خبر داد که او حاضراست ولایات شمال هندوکش را از افغانستان جدا اعلان نماید، بشرطی که اتحاد شوروی از وی حمایت کند، اما شورویها به این خواست او اهمیتی ندادند و یک هفته بعد خلیلی مجبور به فرار به ازبکستان گردید.⁵

تمنا از ضیاء الحق برای یورش بر افغانستان:

خلیلی یک بار دیگر زمانی تلاش بخرج داد تا **خنجر پاکستان** را بر پشت ملت افغان فرو بزند که از بهشت موعود مهاجران یعنی امریکا، به پاکستان آمد (1983) و از سوی دستگاه استخبارات نظامی پاکستان به حیث یک عنصر بدرد بخور برای منافع پاکستان تشخیص داده شد و به صفت مشاور رئیس جمهور ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان، این دشمن درجه اول افغانستان برگزیده شد. خلیلی با آن

³ داکتر زیرکیار، دناپوهی تیاری او دپرمختگ دیوی د افغانی کلتور په چوکات کی، له امیر عبدالرخان نه تراشرف غنی احمدزی، ص 309

⁴ داکتر حسن شرق، تاسیس و تخریب نخستین جمهوریت، چاپ سوم، صص 243، 242

⁵ سیستانی، کتاب حبیب الله کی بود؟ عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟، چاپ انتشارات دانش، پشاور

دشمن تشنه بخون افغان و افغانستان به مجالست و مشاورت پرداخت.



خلیلی (طرف راست) در مدح ضیاء الحق (طرف چپ) قصیده یی سرود و او را به فتح دره خیبر (منظور افغانستان) چنین تشویق و ترغیب کرد:

شو ضیاء الحق چراغ آرزوی مسلمین شو مهین سرباز دین
جانشین شیر یزدان شو در خیبر گشا درمقام خالدی، میدان محشر آفرین
مسند محمود غازی شهسوار بت شکن آنکه میلرزید از وی هند تا دریای چین
پای مال لشکر این بی خدایان تا بکی ؟
ای تو محمود بزرگ بت شکن راجانشین⁶

هموطنان ما از خواندن این قصیده برداشتهای مختلفی کرده اند و بسیاریها آن را قصیده ای صرف در مدح ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان دانسته محکوم کرده اند، چنانکه خانم وطن دوست افغان مهرو ولی زاده از خواندن شعر خلیلی متحسس شده و در جوابش چنین گفته است:

خلیلی! ستودی چنان دشمنم که از شعر تو سوخت جان و تنم
اگر دست یابم به آثاری از تو بدان جمله را من در آتش زنم
(مهرو ولی زاده)

اما برداشت من از این قصیده خلیلی اینطور نیست. برداشت من اینست که خلیلی در عین مدح و تمجید از جنرال ضیاء الحق حاکم نظامی و بنیادگرای پاکستان، آنجا که وی را به شیر خدا (علی، فاتح قلعه خیبر) و خالد بن ولید و سلطان محمود غزنوی تشبیه میکند، از او تمنا میکند تا همانند آن سه نماد لشکرکسی و فتوحات اسلامی) لشکر بیاراید و بر افغانستان حمله کند و حکومتگران خلق و پرچم را یکجا با قشون سرخ که همه بیخدا و کافر اند، از دم تیغ اسلام بکشد و نام و یاد سلطان محمود و خالد بن ولید و علی شیر خدا را بر زبانها جاری سازد.

در این شعر منظور از "در خیبر" دره خیبر است. و دره خیبر، دروازه افغانستان به هند است؛ نه دروازه خیبر که قلعه ای بوده در عربستان سعودی که گشودنش با شمشیر علی ممکن گردیده بود. در دهه 80 قرن بیستم، در عربستان امنیت تام بر قرار بود و ضرورتی به تشویق ضیاء الحق برای فتح خیبر نبود. بنابراین جنگ و مقاومت در اینسوی دره خیبر یعنی در افغانستان وجود داشت که شاعر و مداح فرتوت برای فتح و گشودن آن بجای رجوع به ظاهر شاه و لینعمت سابق خود، به ولینعمت جدید ضیاء الحق عذر و الحاح میکند تا لشکر بیاراید و بر آن سوی دره بتازد و از کشته های افغانها پشته ها بسازد و افغانستان را به صوبه پنجم پاکستان مبدل کند.

⁶- ماتمسرا، اشعار گزیده خلیلی ص ۳۸

هم ضیاء الحق و هم استاد خلیلی هر دوی شان این آرزوی پلید را که شاهد هجوم لشکر پاکستان در همدستی با تنظیم‌های اجیر برای اشغال افغانستان باشند، با خود بگور بردند. و اما مشاورتها و تشویق و ترغیب‌های استاد خلیلی و استاد ربانی و سایر اجیران تنظیمی این ذهنیت را نزد مقامات ذیصلاح پاکستانی ایجاد کرده بود که بعد از خروج قشون شوروی از افغانستان، این نیت را به منصه اجرا گذارند. 20 روز بعد از خروج قشون سرخ از کشور، پاکستان لشکر بزرگی را برای اشغال افغانستان سوق داد. این لشکر شامل [۴۰ هزار مجاهد مسلح^[7]، و بروایت داکتر جلال بایانی (۵۲ هزار مرد مسلح) که از طرف فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ اردوی پاکستان تجهیز و رهنمائی و پشتیبانی میگردید، در تاریخ ۷ مارچ ۱۹۸۹ مطابق ۱۶ حوت ۱۳۶۷، بر کشور ما حمله کرد⁸ و مطابق خواست و مشورت استاد خلیلی بجای در خیبر؛ دره خیبر را گشوده برای تصرف شهر جلال‌آباد یورش بردند. در این لشکرکشی مجاهدین امریکا (افغان- عرب) به حیث پیش مرگان اردوی پاکستانی به حمله و کشتار غارت و چپاول و آتش زدن همه چیز و لایت نگرهار پرداختند.

دولت داکتر نجیب‌الله مجبور بود و وظیفه خود میدانست تا از حاکمیت رژیم مستقلانه دفاع نماید. بنابراین اردوی دولتی با شعار «**وطن یا کفن**» تمام امکانات جنگی خود را بکار بست. در آغاز حملات دشمن نزدیک بود شهر جلال‌آباد سقوط کند، ولی بر اثر سوء عمل مجاهدین تربیت دیده پاکستان در برابر اسراء جنگی و قتل عام اسراء، اردوی دولتی به مقاومت و پایداری بی‌سابقه بی پرداختند و عملیات جنگی پاکستان را در تصرف شهر جلال‌آباد عقیم ساختند.

تلفات جانی هر دو طرف جنگ و خسارات مالی شهریان جلال‌آباد خیلی زیاد بود و گفته میشد روزانه از ده تا پانزده هزار مرمی راکت سکر ۶۰ بر این شهر شلیک میشد. اما شدت جنگ بعد از یکماه کاهش یافت و در ماه دوم نیروهای دولتی بر مهاجمین پاکستانی غلبه حاصل کردند و مهاجمین جهادی و اردوی حمایتی پاکستان مجبور به عقب نشینی تا مواضع قبل از جنگ شدند. از آن پس پاکستان و نیز امریکا به توانائی‌های رزمی اردوی افغانستان پی بردند و در پالیسی خود تغییر وارد کردند و پلان پنج فقره بی صلح ملل متحد را پیش کردند. دولت نجیب‌الله آن را پذیرفت ولی از طرف بخشی از اعضای رهبری حزب که قدرت خود را از دست میدادند در تبتانی با احمدشاه مسعود، این پروسه را ناکام ساختند و زمینه را برای اشغال کابل از سوی گروه‌های تنظیمی آماده ساختند.

اولین بهره برداری پاکستان از ناکامی طرح صلح سازمان ملل متحد، نابودی اردوی مجرب و مجهز و منظم افغانستان بود که با ورود مجاهدین به کابل منهدم گردید و دل پاکستان از این کار شاد شد، زیرا با وجود آن اردو پاکستان هرگز نمیتوانست از نقطه صفر سرحدات کشور بجلو قدم گذارد و پوسته‌های امنیتی ایجاد کند.

خلاصه بر اثر مشورتها و تشویق‌های خایانه استاد خلیلی در تبتانی با برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی و همکاری سایر رهبران تنظیمی و سازماندهی استخبارات نظامی پاکستان بود که فارمهای سرسبز غازی آباد و هده با تاسیسات عام المنفعه و ادارات و لایت نگرهار و حومه جلال‌آباد و کابل پایتخت کشور در اثر فیر هزاران راکت موزائیل و سکر 60 و غیره تخریب شدند و اکثریت نهادهای اقتصادی و تعلیمی و صحنی و خدماتی افغانستان تخریب گردیدند.

نفرین ابدی بر آنانی باد که بخاطر منفعت شخصی بدستور بیگانگان بوطن خود خیانت میکنند!

پایان

7- وانگ وی‌چو، وضعیت حاکم بر افغانستان و چشم‌اندازی بر راه حل سیاسی آن، (مقالات دومین سمینار افغانستان، ص ۳۹۳ - ۳۹۸)

8- سیستمی، مقدمه بر کوتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان، چاپ 1995، سویدن، ص 161